

بررسی تطبیقی لقطه با فقه اسلامی و احکام در حقوق موضوعه

مسعود نادری^۱، اعظمه احمدی نسب گروهی^۲

^۱ استادیار حقوق، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمان، ایران (نویسنده مسئول)

^۲ دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمان

چکیده

مقاله حاضر به بررسی تطبیقی لقطه با فقه اسلامی و احکام در حقوق می پردازد. لذا سوال اصلی مورد نظر محقق این است موارد مصرف لقطه و تطبیق آن با فقه اسلامی و احکام در حقوق موضوعه چیست؟ فرضیه مورد نظر محقق این گونه مطرح شده به نظر می رسد به نظر میرسد بین موارد مصرف لقطه در فقه اسلامی و حقوق موضوعه تفاوت و تشابه وجود دارد. تحقیق حاضر با هدف تبیین موارد مصرف لقطه و تطبیق آن با فقه اسلامی و احکام در حقوق موضوعه و به روش توصیفی - تحلیلی انجام پذیرفته است. مال پیدا شده، در فقه دارای عنوان خاصی است به نام لُقطه که برای تصرف در آن، احکام خاصی ذکر شده است از جمله؛ یابنده، باید به مدت یک سال مال را بعد از یافتن، معرفی کند نتایج حاصله به این صورت بود با توجه به اینکه در فقه و قانون مدنی، برداشتن مال پیدا شده به قصد تملک آن جایز نیست در این صورت اگر یابنده مال با سوءنیت مال را بردارد و آن را تملک نماید، جرم تحصیل مال نامشروع به وقوع پیوسته است.

واژه‌های کلیدی: لقطه، مال پیدا شده، تحصیل مال نامشروع، تصرف، خیانت در امانت

۱- بیان مسئله

دین اسلام کامل ترین ادیان الهی می باشد که قوانین و مقررات آن نیز از جامعیت کامل برخوردار است که یکی از دقیق ترین قوانین آن لقطه و اموال مجهول الملك می باشد. که با دارا بودن احکام متعدد در راستای صیانت از حقوق انسانها وضع شده است.

لقطه یا اموال مجهول الملك یکی از عناوین فقه اسلامی است که در قانون مدنی هم از آن نام برده شده است. و در عرف و لغت به غیر حیوان اختصاص دارد و در برخی روایات به غیر حیوان نیز اطلاق می گردد. و در فقه به سه دسته تقسیم می شود که شامل انسان، حیوان و اشیاء می باشد. و لقطه دارای شروطی می باشد : الف- گم کردن، ب- ناشناخته بودن مالک، ج- برداشتن، به این معنی که مالک آن را گم کرده باشد و شخصی که آن را پیدا می کند مالک را نمی شناسد و یابنده آن را بردارد زیرا اگر یکی از این شروط وجود نداشته باشد لقطه محسوب نمی گردد.

فقههای امامیه و حقوق دانان میان لقطه و اموال مجهول الملك از لحاظ موضوعی و حکمی تفاوت قائل هستند، زیرا برداشتن که یکی از ارکان لقطه می باشد در اموال مجهول الملك مفهومی ندارد. به دلیل این که اموال مجهول الملك اموالی هستند که قبلاً در ملکیت اشخاص بوده و معلوم نیست که از آن اعراض کردن یا نه و به جهتی از جهات مالک آن مشخص نیست. اشیاء پیدا شده (اموال مجهول الملك) اگر از نوع اعراض بوده و گمشده نباشد که هر چه و بهر مبلغ ارزش داشته باشد و چه مالک آن معلوم باشد یا نباشد، بدون هیچ مقدمه و تشریفات پیدا کننده، می تواند آن را تملک کند. چون با اعراض از ملکیت مالک خارج گردیده.

لقطه یا اموال مجهول الملك، یکی از عناوین فقه اسلامی است که در قانون مدنی هم از آن نام برده شده است. در برخی از مذاهب اسلامی از عنوان اموال ضایعه برای مصادیق این اموال استفاده می شود. میان فقههای امامیه و سایر مذاهب در قلمرو دین اموال و شمول آن بر لقطه و حیوان ضاله، اختلاف نظر وجود دارد. اما با توجه به اینکه اموال مجهول الملك، اموالی هستند که قبلاً در مالکیت اشخاص بوده و اعراض از آن ها مسلم نیست و یا عدم اعراض از آنها محقق می باشد، ولی به جهتی از جهات، مالک آن شناخته نمی شود، لذا این اموال به لحاظ موضوعی و حکمی با لقطه و حیوان ضاله متفاوت می باشند. لقطه مال گمشده ای است که مالکش معلوم نیست. (خراسانی، بی نا، ج ۲، ص ۴۸) در تعریف دیگری می توان گفت لقطه عبارت از هر مالی که ضائع شود از مالکش و دست او بر آن نباشد و آن یا حیوان است یا غیر حیوان. (لنکرانی، ۱۴۲۹ هـ، ص ۲۸۷)

لقطه: «عبارت از چیز گمشده ایست که غیر صاحبش بیابد لقطه گویند به معنی عام و آن سه قسم است ۱- بچه گم شده که پدر و مادر آن معلوم نباشد ۲- حیوان گم شده ۳- مال صامت». (حلی، ۱۴۱۱ هـ ق، ج ۲، ص ۳۵۲) در تعریف دیگر مال گمشده ای که یافت می شود و مالکش معلوم نیست، (لُقطه) می گویند: بهترین کاری که انسان در برخورد با اشیای گمشده می تواند انجام دهد، همان است که امام صادق (ع) توصیه فرموده است: «أَفْضَلُ مَا يَسْتَعْمِلُهُ الْإِنْسَانُ فِي الْقَطْطِ إِذَا وَجَدَهَا أَلَّا يَأْخُذَهَا وَ لَا يَتَعَرَّضَ لَهَا، فَلَوْ أَنَّ النَّاسَ تَرَكَوْا مَا يَجِدُونَهُ لَجَاءَ صَاحِبُهُ فَأَخَذَهُ». بهترین کار انسان درباره (لقطه)، که آن را می یابد، این است که از زمین بردارد و دست بدان نزند. اگر مردم آنچه را می یابند، بردارند، صاحبش می آید و آن را بر می دارد. (عاملی، ۱۴۰۹ هـ ق، ج ۱۷، باب ۱، ص ۳۴۸)

شرایط لقطه :

گم شدن: به این معنا که صاحب مال، آن را گم کرده باشد، بر اساس این شرط، عوض شدن کفش ها، لباس و مانند آن یا آنچه از دست غاصب و سارق می گیرند، (لقطه) محسوب نمی شود و از احکامی دیگر برخوردار است. ناشناخته بودن مالک

برداشتن: به این معنا که چیزی برای انسان لقطه شمرده می شود که آن را از زمین بردارد. وقتی کسی مالی می یابد و به کسی دیگر نشان می دهد تا او آن را بردارد، همان کسی که مال را برداشته، مسئول است. (امام خمینی، ۱۴۲۵ هـ ق، ج ۲، ص ۲۰۰)

لقطه در عرف و لغت به غیر حیوان اختصاص دارد، اما در بعضی از روایات، لقطه بر حیوان اطلاق می شود. مانند روایات معتبر علی بن جعفر از برادرش امام موسی بن جعفر که لقطه بر حیوان را تصدیق کرده است. اگر حکمی برای لقطه ثابت شود و عرف احتمال فرق بین لقطه و مجهول المالک غیر لقطه را بدهد، اگر جهت احتمال، امکان تعریف و عدم امکان تعریف مجهول المالک غیر لقطه در بسیاری از موارد باشد، در این صورت حکم را فقط به مجهول المالکی گسترش می دهند که امکان تعریف در آن باشد و حکم لقطه ای را که امکان تعریف ندارد، به هر مجهول المالکی که امکان تعریف ندارد، توسعه می دهند. پس معیار در احکام، امکان تعریف و عدم امکان تعریف است، نه عنوان لقطه و مجهول المالک غیر لقطه. (حائری، ۱۳۹۱ش، ص ۲) با توجه به موارد ذکرشده پژوهش حاضر به دنبال پاسخگویی به این پرسش است وجه تشابه و تفاوت موارد مصرف لقطه در فقه اسلامی و حقوق موضوعه چیست؟

۲- فرق لقطه و اشیاء مجهول المالک

لقطه به مالی گفته می شود که قبلاً مالک داشته و در حال حاضر آن را گم کرده است و شخص دیگری آن را بیابد، در صورتی که تصرف کسی نباشد و نیز مالک از آن اعراض ننماید. ولی اشیاء مجهول المالک، به مالی گفته می شود که سابقه تملک دارد ولی در زمان معینی، مالک آن معین و شناخته شده نیست و نمی شود (صفایی، ج ۱، ص ۱۶۲-۱۶۱)

در لقطه تکلیف این است که هرگاه کسی آن را بیابد در صورتی که بیشتر از یک درهم باشد، باید آن را نزد خود به عنوان امانت نگهداری کند و به مدت یکسال آن را تعریف کند و به مردم و اهالی اعلام نماید تا صاحب آن پیدا شود. ولی در مورد مجهول المالک، وظیفه شخص یابنده آن است که آن مال را به دست حاکم بسپارد تا حاکم آن را بین فقرا تقسیم کند. (همان)

قانون مدنی صراحت دارد: که مجهول المالک با اذن حاکم یا مأذون از قبل او به مصارفی می رسد. در ماده مزبور سه امر باید مورد گفتگو قرار گیرد: اموال مجهول المالک کدام است؟ حاکم کیست؟ فقرا چه کسانی هستند؟

الف - اموال مجهول در بیانات قبل بیان شد.

ب- حاکم: در موارد عدیده در قانون مدنی ایران و فقه اسلامی (امامیه) نام حاکم اسلامی برده شده و تکالیفی به عهده ای او گذارده است، حاکم را باید رئیس دادگاه یا دادستان هم گفت. (همان)

ج- فقرا: در حقوق اسلامی کسی است که قوت سال خود و عیال واجب النفقه ای خود را نداشته باشد و فعله بالقوه و در عرض سال هم به وسیله کار به او نرسد. (همان)

مالی که مجهول المالک و غیر گم شده است، گرفتن آن و دست گذاشتن روی آن جائز نیست. پس اگر آن را بردارد غاصب و ضامن است، مگر آنکه در معرض تلف باشد. پس به قصد حفظ جائز می باشد و در این صورت، در دست امانت شرعی می باشد و فقط به تعدی یا تفریط ضامن است و بر هر دو تقدیر جواز برداشتن و عدم آن، اگر آن را بردارد واجب است که از مالک آن جستجو نماید تا اینکه از دست یابی به او مأیوس شود و در این وقت، واجب است که آن را یا ثمن آن را صدقه بدهد و اگر مال مجهول المالک از چیزهایی باشد که فاسد شدنی است و عین آن باقی نمی ماند، می تواند آن را بفروشد یا قیمت کرده و خود مصرف نماید و احوط آن است که بیع در صورت امکان به اذن حاکم شرع باشد، پس از مأیوس شدن از دستیابی به صاحبش، ثمن آن را صدقه بدهد. (امام خمینی، ۱۴۲۵هـ.ق، ص ۴۰۱)

۳- جایگاه لقطه از دیدگاه قرآن

هرگاه چیزی و یا کسی بی صاحب بماند و کسی آن را بیابد، آن را لقطه گویند. یافته شده گاهی اوقات انسان است، گاهی اوقات اشیاء می باشد (محقق حلی، ۱۴۰۸ ه.ق، ج ۳، ص ۲۲۴)

در قرآن آیات ویژه ای که بشود احکام لقطه را در شرع از آن بدست آورد، وجود ندارد. لیکن مواردی و یا عموماتی در قرآن موجود است که به گونه ای می شود از آنها حکم لقطه را فهمید، از جمله:

آیه اول: «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ» (سوره بقره آیه ۱۴۸ و سوره مائده آیه ۵۱)

و شکی در گرفتن افکنده شده نیست که در صورت نیاز و ضرورت احسان و نیکوکاری است. پس اگر مشروعیت آن نباشد، منجر به تلف شدن آن می گردد که با حکمت باری تعالی منافات دارد. آن خالقی که جواد، کریم، رحیم است.

آیه دوم و سوم: در قرآن مجید حکایت لقطه از زمانهای گذشته وارد شده است، همانند: «فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ» (سوره قصص، آیه ۸).

وابستگان فرعون حضرت موسی را از آب گرفتند.

یا «يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ» (سوره یوسف، آیه ۱۰)

(آل فرعون التقات نمودند یا برخی از عابران او را التقات نمایند). هرچند در ظاهر این دو آیه چیزی دال بر مشروعیت وجود ندارد، ولی در مضمون آن، تنبیه و اشاره ای به این وظیفه متناسب با شفقت و مهربانی خداوند رئوف دارد. (حلی، مترجم بخشایشی، بی تا، ج ۲، ص ۵۶۹)

آیه چهارم: «گرفتن انداخته شده» واجب است، چون خداوند متعال می فرماید: «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى» (سوره آل عمران، آیه ۳). «به خیر و نیکوکاری کمک کنید»، و گرفتن چیز افکنده شده به نیت رساندن به صاحبش، از مصادیق خیر و نیکوکاری است. ولی وجوب آن «کفایی» می باشد نه عینی، چون مقصود با قیام فردی که آن را حضانت می نماید، حاصل می شود. (همان) و غرض از یراد این آیه در اینجا آن است که دلالت می کند بر مشروعیت گرفتن لقطه و او عبارت است از انسان و حیوان و مالی که ببایند او را در جایی بی صاحب و مالک به شرایطی که در شرع مقرر است زیرا که گرفتن آن بقصد محافظت او تا ضایع نشود داخل است در «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى» خصوصاً لقیط. (جرجانی، ۱۴۰۴ ه ق، ج ۲، ص ۱۹۱)

۴- جایگاه لقطه در حقوق ایران

اموال مملوک گمشده ای که بدون متصرف یافت شوند، و اعراض مالک از آنها مسلم نباشد را لقطه می نامند. در حقوق امامیه مال پیداشده لقطه گویند و آن بر دو قسم است: لقطه حیوان یا ضاله که احکام آن را قانون تحت عنوان «حیوان ضاله» بیان می کند و لقطه غیر حیوان یا لقطه به معنی خاص یا لقطه (بطور مطلق) که احکام آن را قانون مدنی تحت عنوان «اشیاء پیداشده» می گویند. بنابراین، برای اینکه مالی لقطه محسوب شود و مقررات راجع به اشیاء پیدا شده درباره آن قابل اجرا باشد، چهار شرط به شرح زیر لازم است:

۱ - مملوک باشد. پس مال مباح را که مالک ندارد، نمی توان از اشیاء پیدا شده محسوب داشت.

۲ - مالک آن را گم کرده باشد، بنابراین مالی که به سرقت رفته یا مالک عمداً آن را در محلی گذارده است، از اشیاء پیدا شده به شمار نمی آید. (استنباط از مواد ۱۷۰ و ۱۷۲ قانون مدنی)

۳ - بدون متصرف یافت شود. مالی را که مالک گم کرده، لیکن دیگری متصرف آن است نمی توان از اشیاء پیدا شده به شمار آورد و با شرایط مقرر در قانون تملک کرده و هرگاه کسی ادعای حقی نسبت به آن مال داشته باشد و متصرف به ادعای او تمکین نکند، مدعی باید از طریق مراجع قضایی حق خود را استیفاء نماید.

۴ - اعراض مالک مسلم نباشد. هرگاه مسلم شود که مالک از مال گمشده‌ی خود اعراض کرده است، مال مزبور از مباحات محسوب می‌شود و تابع احکام مربوط به آن است. (صفایی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۱۶۳)

اشیاء پیدا شده را می‌توان به دو دسته زیر تقسیم کرد:

دسته اول: اشیائی که قیمت آنها کمتر از یک درهم (که وزن آن ۱۲/۶ نخود نقره است) باشد. در این صورت می‌توان آن را بدون آگهی و تشریفات تملک کند و می‌توان گفت مال پیدا شده در این صورت مباح است. (ماده‌ی ۱۶۲ اصلاحی قانون مصوب ۱۳۷۰) همچنان که می‌تواند آن را بطور امانت نگاه دارد تا صاحبش یافت شود.

دسته دوم: اشیائی که قیمت آنها یک درهم بیشتر باشد، در این فرض پیدا کننده باید یک سال، برحسب مقتضیات زمان و مکان، تعریف کند. اگر در مدت مزبور صاحب اموال پیدا نشد، پیدا کننده مختار است آن را به طور امانت نگهداری و یا تصرف دیگری در آن بکند و حتی می‌تواند آن را تملک نماید. در صورتی که آن را به طور امانت نگه دارد و بدون تقصیر او تلف شود، ضامن نخواهد بود. (مواد ۱۶۳ اصلاحی و ۱۶۴ اصلاحی و ۱۶۹ قانون مدنی) قیمتی را که قانون برای اشیاء پیدا شده در نظر می‌گیرد قیمت آن در زمان و محل پیدا نمودن است اگر چه در محل و زمان دیگر کمتر یا بیشتر ارزش داشته باشد. ماده ۱۶۳ دارای چند قسمت است که در زیر بیان می‌شود:

۱- تعریف اشیاء پیدا شده

طبق قانون، تعریف عبارت است از نشر و اعلان، برحسب مقررات شرعی، به نحوی که بتوان گفت عادتاً به اطلاع اهالی محل رسیده است. (ماده ۱۶۴ قانون مدنی اصلاحی ۱۳۷۰) مثلاً هر گاه کتابی در دانشگاه پیدا شود، کافی است که به چندین نفر از شاگردان و فراشهای دانشگاه اطلاع داد و اعلانات کوچک نوشته به درب کلاس و محل وخصوص اعلانات نصب کرد، ولی در کوچه یا خیابان مالی یافت شود باید اعلانات کوچک در محل چسبانیده و در روزنامه کثیرالانتشار چندین آگهی نمود. در صورتی که مال مزبور در مدت تعریف بدون تقصیر پیدا کننده تلف شود، طبق ماده ۱۶۸ قانون مدنی مشارالیه ضامن نخواهد بود، زیرا تصرف او با اجازه قانون بوده و کسی که با اجازه قانون مالی را تصرف کند امین آن می‌باشد. (امامی، بی تا، ج ۱، ص ۱۴۶)

۵- یافتن لقطه توسط کودک یا دیوانه بامجنون

هر گاه کودک یا دیوانه ای مالی را پیدا کند، در حکم لقطه است. و بر ولی اوست که وظایف ملتقط را انجام دهد. (سبحانی، ۱۴۳۹ هـ. ق، ص ۴۴۳) (مکارم، ۱۴۲۴ هـ. ق، ص ۴۲۶) (بهجت، هـ. ق، ص ۴۰۹)

وظایف به این ترتیب است که مسئولیت تعریف را در یک سال به عهده بگیرد و حتی آن مال را نگهداری کند، زیرا طفل و دیوانه تملک بر حفظ و نگهداری و تعریف مال پیدا شده را ندارد و ایمان به این موضوع ندارد.

هرگاه یکسال تعریف را ادامه داد ولی صاحب آن پیدا نشد در این صورت می‌تواند به یکی از سه صورت زیر اقدام کند:

۱- تملک کند؛

۲- به نیت صاحبش صدقه دهد؛

۳- به نیت امانت برای مالکش حفظ و نگهداری کند. (محقق حلی، ۱۴۰۸ هـ. ق، ج ۳، ص ۱۴۱۲)

شهید اول در لمعه همین نکته را بیان داشته است.

شهید ثانی در شرح لمعه می‌گوید: ولی کودک و دیوانه متولی تعریف لقطه می‌باشند. یابنده پیش از تمام شدن سال نمی‌تواند مالک آن بشود. (شهید ثانی، شرح لمعه)

یابنده‌ی مال کسی است که شایستگی کسب کردن داشته باشد، اگرچه مکلف نباشد و بر ولیّ طفل واجب است مالی را که کودک پیدا می کند، حفظ کند. چنان که حفظ مال کودک بر او واجب است و آن را در اختیار کودک قرار نمی دهد، زیرا اطمینان به کودک وجود ندارد و مجنون نیز همین حکم را دارد. اگر آن مال نیاز به تعریف داشته باشد، ولی اقدام به تعریف آن می کند و سپس برای آن دو، میان صدقه دادن و تملک و به عنوان امانت نگهداری کردن، کاری را که برای آنان سودمند تر است، انجام می دهد. (همان)

۶- احکام لقیط

هر طفل گمشده ای است که کسی را نداشته باشد که متوجه تربیت او بشود. (محقق حلی، ۱۴۰۸ هـ.ق، ج ۳ ص ۱۳۷۸).

لقیط بچه ای را که گم شده و سرپرست ندارد و بر آنچه که مصلحت اوست و دفع آنچه که موجب ضرر و هلاکت او است، نمی تواند مستقلاً عمل نماید می گویند. (امام خمینی، ۱۴۲۵ هـ.ق، ج ۳، ص ۴۱۷)

برداشتن لقیط واجب کفایی است هر گاه از تلف شدن از بترسد. به خاطر آیه ۵-۲ سوره مائده که می فرماید: «تعاون علی البر» و بعضی از مجتهدین این را سنت می دانند (دهکردی). و ملتقط (کسی که لقیط را برمی دارد) باید شرایطی داشته باشد که به شرح زیر است:

- ۱- بلوغ و عقل می باشد.
- ۲- آزاد باشد، چه برداشتن غلام بی اذن آقا صحیح نیست، مگر در وقتی که از تلف شدن طفل بترسد و کسی دیگر سوای او نباشد، چه در این صورت واجب است بر غلام برداشتن او.
- ۳- مسلمان باشد. بعضی از مجتهدین، اسلام را شرط نمی دانند. چون غرض از التقاط محافظت است و آن با کافر نیز ممکن است و بعضی از مجتهدین شرط عدالت در بردارنده کرده اند. (عاملی ۱۴۲۹ هـ.ق، ص ۵۸۸) (علامه حلی، ۱۴۲۰ هـ.ق، ج ۴، ص ۴۴۸).

لقیط محکوم به کفر ترک می شود تا به دست ملتقط کافر برسد، به خلاف لقیط مسلمان و طفل زمانی محکوم به اسلام است که یکی از ابویان یا همه آنها مسلمان باشند و یا در بلاد اسلام یافت شود و یا در بلاد کفر در صورتی که در آنجا مسلمانی پیدا شود که احتمال داده شود لقیط از او متولد شده است، محکوم به اسلام است یا در آنجا مسلمانی اسیر باشد. (کیدری، ۱۴۱۶ هـ.ق، ص ۳۲۷)

اگر در دارالکفر باشد و مسلمانی در آن نباشد یا مسلمان باشد ولی احتمال داده نشود که از اوست، به کفر او حکم می شود. و در جایی که محکوم به اسلام است، اگر بعد از بلوغ اظهار کفر از خودش بنماید، به کفر او حکم می شود. لیکن بنابر اقوی حکم مرتد فطری او جاری نمی شود. (امام خمینی، ۱۴۲۵ هـ.ق، ص ۴۱۹)

اگر دو نفر با هم طفل را دیدند، حضانت و تربیت آن با کیست؟

اگر آن دو نفر در حریت و اسلام و امین بودن و مساوی باشند، پس طفل را به قید قرعه یکی از آن دو برمی دارند و اگر یکی از آن دو فاسق باشد و یا عبد باشد و یا مسافر و یا کافر، طفل را دیگری برمی دارد. (همان)

واجب نیست که ملتقط در برداشتن لقیط شاهد بگیرد و نفقه لقیط بر عهده ملتقط نیست، بلکه واجب است حضانت آن طفل را به عهده بگیرد، و نفقه می دهد از زمان لقیط زمانی که مالی داشته باشد، البته به اذن حاکم، پس زمانی که بدون اذن حاکم از مال طفل نفقه دهد، ضامن است مگر زمانی که ضرورت داشته باشد. مثل زمانی که دست رسی به حاکم نباشد و اگر لقیط مالی نداشته باشد، پس نفقه آن بر سلطان است که از بیت المال بدهد، و چنانچه معذور بود، از مسلمین برای نفقه دادن به لقیط کمک می گیرد. و اگر مقدور نباشد، خود شخص ملتقط از مال خود نفقه می دهد. (علامه حلی، ۱۴۲۰ هـ.ق، ج ۴، ص ۴۴۹)

و اگر نیت کند که نفقه را باز ستاند بلکه چون طفل غنی شود می تواند باز ستاند. و قول او معتبر است در مقدار آنچه نفقه کرده به حسب عادت و اگر چنانچه طفل بنده باشد در نفقه اش به تدریج بفروشند چون باز گرفتن آن میسر نباشد و آنچه با طفل برداشته از جامه و مانند آن ملک اوست و از آنجا مه او را نفقه نکند بی رخصت حاکم و اگر رخصت از حاکم میسر باشد. اگر دو کس یا زیاده بر سر برداشتن طفل نزاع کنند سابق اول است و اگر به یک دفعه بردارند آن کس که از شهر باشد اول است به محافظت از آن که از دهکده باشد، آن کس که در دهکده باشد اول است از کسی که در صحرا منزل داشته باشد، و همچنین اول است مالدار از مفلس، و ظاهر العداله از مجهول الحال. و اگر در جمیع آنچه مذکور شد مساوی باشند قرعه بزنند نام هر کدام که بیرون آید از آن کس است. (عاملی، ۱۴۲۶ه ق، ص ۵۸۷)

اگر کسی دعوی نماید که طفل فرزند من است و ثابت سازد به او ملحق می شود و چنانچه طفل بعد از آن که بالغ شود، انکار کند فرزندی وی را، اعتبار ندارد. (عاملی ۱۴۲۹ ه. ق، ص ۴۹۰)

اگر کسی دعوی کند که لقیط بنده است، حکم به آزادی او داده می شود، چون اصل در هر کسی آن است که آزاد باشد. و چنانچه بنده ی او را بکشد، بنده را در عوض او باید کشت، اما اگر آزادی او را بکشد، او را در عوض او نمی توان کشت، چون احتمال دارد که طفل بنده باشد و اگر کسی زخمی بر او زند، می تواند بعد از بلوغ بر زخم وارده بر خود، دیت بگیرد. (همان)

و عاقله او امام است هر گاه کسی میراث خوار و ضامن جریره ی او نباشد، پس دیت خطای او بر امام است. (همان).

۷- احکام ضاله

لفظ «ضاله» در عرف و لغت در خصوص حیوان و در هر گمشده ای هر چند حیوان نباشد، به کار می رود. در روایت نیز آمده است: «الحکمه ضاله المومن» (کلینی، ۱۳۸۹-۱۳۸۸ ه. ج ۸، ص ۱۶۷، ج ۱۸۶) گویا علت اینکه ضاله در اصطلاح فقها در خصوص حیوان به کار می رود، این است که حیوان بهره ای از شعور و اراده و علاقه ای به مکان یا به مالک خود دارد. از این رو اگر در مکانی دیگر یافت شود، می توان گفت: «ضاله» است، یعنی مکان و صاحبش را گم کرده است و آنها را نمی یابد. اما در موجودات غیر زنده که به مکان خاص یا مالک معین علاقه ای ندارند، نمی توان گفت که محل یا مالک خود را گم کرده اند، در عین حال اطلاق ضاله به موجودات غیر زنده نیز، به مناسبت مالک آنها نیز گم شده اند. پس استعمال کلمه «ضاله» در خصوص حیوان و هر مالی، منابت دارد، در روایات نیز به هر دو معنا به کار رفته است. (مجله فقه اهل بی تا، ج ۵۶، ص ۳۴)

الف- اگر حیوان در آبادانی پیدا شود.

اگر حیوان در آبادانی پیدا شود. گرفتن و دست گذاشتن بر روی آن - هر حیوان باشد جایز نیست. پس کسی که آن را بگیرد، ضامن است و حفظ آن از تلف، و خرج نمودن بر آن به چیزی که لازم است، بر او واجب است و در آنچه که برای آن خرج کرده، حق رجوع به صاحبان را ندارد، البته اگر گوسفند باشد سه روز باید حبس نماید، پس اگر صاحبش نیامد آن را بفروشد و ثمن آن را صدقه بدهد. و ظاهر این است که وقتی صاحبش آمد و به صدقه راضی نبود ضامن آن می باشد و بعید نیست حفظ آن برای صاحبش یا تحویل آن به حاکم شرع هم، جایز باشد، و اگر حیوان به خاطر بیماری یا غیر آن، در معرض خطر باشد، گرفتن آن بدون ضامن، جایز است و خرج برای آن بر او واجب است و جایز است خرج را از مالکش - در صورتی که خرجش به قصد رجوع به صاحب آن بوده - بگیرد. و اگر دارای منفعت، از سواری یا بار نمودن بر آن یا شیر و مانند آن باشد، استیفا و حساب کردن آنها در مقابل خرجی که می کند، برای او جایز است و به صاحب آن - در صورتی که هزینه زیاده تر باشد - رجوع می کند و اگر منفعت زیاده تر از خرج باشد به صاحبش می دهد. (امام خمینی، ۱۴۲۵ ه ق، ج ۳، ص ۳۹۵)

ب- اگر حیوان در غیر آبادانی پیدا شود.

آنچه که از حیوان در غیر آبادانی از راهها و جاده ها و بیابان ها و صحراها و کوهها و نیزارها و مانند آنها، پیدا می شود اگر از آنچه که به حسب عادت خودش را از درنده های کوچک مثل روباه و شغال و گرگ و کفتار و مانند اینها، حفظ می کند، باشد یا به خاطر آن که جثه اش بزرگ است مانند شتر یا به خاطر آن که به طور سریع می دود مانند اسب و آهو یا به خاطر آن که دارای قدرت و یورش است مانند گاومیش و گاو، گرفتن و دست گذاشتن روی آن جایز نیست در صورتی که در کلاء آب باشد، یا سالم باشد که بر تحصیل آب و کلاء قدرت داشته باشد. (همان) و اگر در جای دور از آب و گیاه و بیابان که خوف هلاک آن باشد جایز است بردارد اما شتر بیمار و شکسته و ناتوان را که صاحبش در بیابان رها کرده باشد می توان برگرفت و پرستاری کرد تا بهتر شود و آن را مالک شد و در روایت از امام جعفر صادق علیه السلام آمده است که این حیوان به منزله مباح است باری هر مالی صاحبش از آن اعراض کند دیگران می توانند بردارند و ملک خود کنند مانند خوشه چینان و هر چیز دور ریخته و جامع المقاصد در بعضی احکام مضاربه گفته است که مال کسی به اعراض از ملک او خارج نمی شود (رجوع به احیای موات شود) از سخن علامه رحمه الله معلوم می شود که هر جا حیوان را بردارند مانند سایر اموال باید یک سال صبر و تعریف کنند و پس از آن تملک آن جائز است و خرج آن را از سلطان یعنی بیت المال دولت اگر ممکن باشد و اگر نه خود یابنده بدهد به قصد گرفتن از مالک یا از شیر آن تقاص کنند و اگر یک سال نیت حفظ آن کند برای مالک ضامن تلف حیوان نیست اما اگر نیت تملک کند ضامن است. و به نظر می رسد بهترین کاری که یابنده را بری الزمه سازد و از انفاق و پرستاری یک سال هم آسوده گرداند آن است که تسلیم حاکم شرع کند اما نگاه داشتن یک سال و انفاق، حرج و مشقت است و در روایات اشاره بدان ندیده ایم. (خراسانی، بی تا، ج ۲، ص ۳۵۵) و اما اگر از آنچه که درنده های کوچک بر آن غلبه دارد باشد مانند گوسفند و شتر بچه و بچه چهار پا، گرفتن آن جایز است، پس اگر آن را گرفت بنابر احوط، باید آن را در جایی که پیدا کرده و درحوالی آن - در صورتی که کسی باشد - معرفی کند. پس اگر صاحب آن را بشناسد باید به او برگرداند و گرنه می تواند آن را تملک کرده و بفروشد و بخورد با ضامن برای مالکش حفظ نماید و ضمانی برای او نیست. (امام خمینی، ۱۴۲۵ ه ق، ج ۳، ص ۳۹۶)

و جایز است برداشتن سگ شکاری و سگ گله و سگی که محافظت باغ و زراعت کند، و بعد از یک سال از تعریف کردن ارتفاع گرفتن از آنها جایز است، و ضمان است بردارنده آنها قیمت متعارف آنها را هرگاه صاحب آنها پیدا شود. (عاملی، ۱۴۲۶ ه ق، ص ۵۹۱)

و به طور کل التقاط پنج قسم است:

قسم اول: واجب است، و آن برداشتن طفلیست که اگر او را بر ندارند ضایع شود. قسم دوم: حرام، و آن وقتی است که شخصی که بر می دارد داند که خیانت می کند، یا فاسق باشد در لقطه حرم.

قسم سوم: سنت و آن برداشتن مالی است که اگر او بر ندارند ضایع شود.

قسم چهارم: مکروه، و آن برچند قسم است: ۱- مطلق برداشتن آن، ۲- برداشتن فاسق غیر لقطه حرم را، ۳- برداشتن غیر فاسق لقطه مال و حیوان را، ۴- برداشتن چیزی که قیمت آن کم باشد و منفعت آن بسیار، چون عصا و میخ و نعلیت و مطهره و تازیانه. و بعضی از مجتهدین برداشتن نعلین و مطهر و تازیانه را حرام می دانند ۵- برداشتن چیزی که کمتر از یک درهم باشد در حرم مکه.

قسم پنجم: لقطه مباح و آن کمتر از یک درهم است در غیر حرم مکه. (عاملی، ۱۴۲۹ ه ق، ص ۵۹۶-۵۹۷).

۸- تکلیف پیدا کننده پس از انقضاء مدت تعریف:

در صورتی که پس از مدت تعریف مالک پیدا نشود، قانون مدنی در ماده ۱۶۳ پیداکنده را مختار نموده که مال پیدا شده را بطور امانت نگه دارد و یا تصرف دیگری در آن بکند. (امامی، بیتا، ج ۱ ص ۱۴۶) اول- مال پیدا شده را بطور امانت نگه دارد - پس از گذشت یک سال مدت تعریف، مال پیدا شده نزد پیدا کننده امانت خواهد بود تا مالک آن یافت شود و طبق ذیل ماده ۱۶۳ و ۱۴ هر گاه بدون تعدی و تفریط پیداکنده آن مال تلف شود ضامن نخواهد بود. دوم- تصرف دیگری در آن کند- قانون مدنی تصرف دیگری را توضیح نداده است. فقهای امامیه برآنند که پیدا کننده می تواند آن را تملک نماید (در تملک یکی از دو صورت هر گاه مالک آن یافت شود پیدا کننده ضامن است و می تواند آن را در صورتی که موجود باشد و عذر آن را بخواهد). (همان ص ۱۴۷)

۹- جعالة در پس دادن لقطه

جعالة در نزد فقها بر شخصی است که مالی را ادا می کند برای کسی که کاری مباح را انجام دهد. و هر آنچه را که به کارگر داده می شود، دستمزد یا جعالة می نامند.

دستمزد در پس دادن شیء جایز می باشد و این به گفته حنابله و شافعی و دیگران می باشد. حتی صاحب کتاب المغنی هم همین را گفته است و این گفته بر کسی که مال او ضایع شده است نیز صحت پیدا می کند و جایز می باشد آن را بازگشت دهد. پس اگر مزد دهنده، قبل از اینکه کاری برای او انجام داده شود دستمزد را جایز است پس بگیرد ولی اگر بعد از اینکه کارگر لباس کار پوشیده باشد، دستمزد او همانند شخصی است که کار انجام داده است و او شایسته آن دستمزد می باشد. همانطور که گفته شد که مجاز است کسی که شیء به او پس داده می شود اگر تنها باشد، پس مالک آن اوست ولی اگر بیش از یک نفر پیدا شد، پس آنها شریک هستند و بین آن دو مساوی تقسیم می شود. و هنگامی که در بین یابنده و مالک بر روی دستمزد اختلاف باشد، پس اگر یابنده دستمزد برای پس دادن بخواهد، و صاحب آن بگوید که قادر به پرداخت نیست، پس سخن برتر سخن مالک می باشد زیرا که اصل آن و درستی آن، عدم پرداخت دستمزد است ولی اگر بر سر مقدار دستمزد بین مالک و یابنده اختلافی باشد، پس حق با مالک است زیرا اصل عدم اختلاف زیاد در آن است و احتمال می رود که با یکدیگر هم پیمان شوند زمانی که در مبلغ آن اختلاف باشد، پس هنگامی که هم پیمان شدند، واجب است که دستمزد او را همانند یک کارگر پرداخت کند. (الشافعی، ج ۵، ص ۶۹ - ابن قدامة، ج ۵، ص ۶۵۷-۶۵۶)

۱۰- ربایش در لقطه

در خصوص اینکه آیا برداشتن لقطه، سرقت محسوب می شود یا خیر، اختلاف دیدگاه است: بعضی معتقدند که شیء بلاصاحب آن است که ثابت گردد شیء منقول موردنظر، مالک معین و مشخص ندارد، بنابراین اگر بتوان بر آن مالکی هرچند به طور خیلی ضعیف فرض کرد، عمل رباینده، سرقت محسوب می گردد. همینطور اموالی که در اماکن عمومی یا وسایل نقلیه رانندگان جا میماند، تصرف یا تصاحب آن سرقت است (گلدوزیان، ۱۳۸۵: ۳۰۳). مضافاً اینکه سرقت، ربودن مال منقول متعلق به غیر است و در تحقق سرقت لازم نیست که مال در تصرف مالک باشد، بلکه صرف تعلق آن به دیگری کفایت می کند و در تشخیص سرقت باید سارق را مدنظر قرار داد نه مالباخته را و دسترسی یا عدم دسترسی صاحب مال به مال خود نمیتواند تأثیری در اصل سرقت داشته باشد، بلکه همینقدر که سارق بداند مال متعلق به دیگری است برای تحقق جرم سرقت کفایت می کند. به عبارت دیگر، معتقدند که در فرض وجود مالک، عمل سرقت است؛ مانند اینکه شخصی در مهمانی انگشتی را پیدا کند، چنانچه به قصد تصرف و تصاحب مال را برداشته باشد. (پاد، ۱۳۸۲: ۷۰).

عده ای دیگر، برداشتن مال کمتر از یک درهم را سرقت نمی دانند، ولی اگر ارزش مال بیش از یک درهم باشد و شخص بدون معرفی تملک نماید، عمل از مصادیق سرقت تعزیری است. برخی دیگر قائل به تفکیک شده اند، بدین جهت که هرگاه گم شدن مال به معنای خارج شدن آن از سلطه مالک نباشد، مثل آنکه شخصی انگشت خود را در اتاقش گم کرده باشد، دیگری آن را تصاحب کند، می تواند سرقت محسوب شود. لیکن اگر گم شدن مال به معنای خارج شدن آن از سلطه مالک باشد؛ مثل انگشتی که در خیابان گم می شود، یابنده با تصاحب آن نمی تواند سارق تلقی شود (رضوانی، ۱۳۸۴: ۱۲۵). به نظر می رسد

باید در تحقق سرقت در این موارد تردید نمود؛ زیرا اولاً؛ برابر مواد ۱۶۲ و ۱۶۳ قانون مدنی، هر کس مال پیدا کند که قیمت آن کمتر از یک درهم باشد، می تواند آن را تملک کند و اگر بیشتر از آن باشد، پیداکننده بایستی یک سال تعریف کند. به نظر نگارنده، نظر صحیح، سرقت نبودن برداشتن مال لقطه است گرچه ارزش آن بیش تر از یک درهم باشد؛ چراکه لازمه سرقت، ربودن است؛ یعنی سارق مال را از حيازت صاحب مال خارج کرده و مال را در حيازت خود داخل کند. درحالی که مال پیدا شده عملاً در حيازت مالک نیست تا سرقت محقق گردد. کما اینکه رویه قضایی ما نیز آن را سرقت ندانسته است. شعبه دوم دیوان عالی کشور در رأی شماره ۲۰۵ مورخ ۱۳۲۵/۱/۳۱ خود عنوان کرده است: «تصرف در مال لقطه منطبق با ماده (۲۲۷) قانون مجازات عمومی ناظر بر سرقت نیست. ثانیاً، اصل برائت و تفسیر مضیق قوانین جزایی نیز ایجاب می کند که از شمول عمل مذکور به ماده ۶۶۵ خودداری گردد».

۱۱- نتیجه گیری نهایی

قانونگذار به هر میزان در وضع قوانین دقیق و مدبر باشد اما پیش بینی کلیه شرایط و موارد جرم از عهده و توان او خارج است. حتی در مواردی هم که برای وی امکان پذیر باشد و در خصوص آن قوانینی وضع نماید ویژگی کلی بودن قانون از یک طرف و خطاپذیری آدمی از طرف دیگر، موجب بروز ابهام، اجمال و تعارض در قانون می شود، همچنان که محدودیت های قانون گذاری و عدم احاطه قانون گذار بر تمامی مسائل نیز به سکوت قانون در موارد زیادی منجر خواهد شد. از قبیل این مسائلی که قانون گذار در جرم انگاری آن سکوت کرده و به وضع قوانینی کلی بسنده نموده، موضوع تصرف غیر مشروع در لقطه است که قانون گذار کیفری در جرایم علیه اموال، بدان تصریحی نداشته و به جرم انگاری عناوین کلی بسنده نموده، همین امر سبب شده است که در عنوان مجرمانه تصرف لقطه حتی در اصل مجرمانه بودن چنین رفتاری، نظریات متفاوتی از جانب حقوقدانان ارائه گردد. در خصوص ابهام زدایی از این مساله، تحقیقی جامعی صورت نگرفته و آنچه که مشاهده می گردد مطالبی پراکنده در کتب حقوقی است لذا ضرورت یافت که تحقیقی جامع در راستای مجرمانه بودن تصرف غیر مشروع در لقطه به روش توصیفی تحلیلی صورت بگیرد. نتایجی که از پژوهش به دست آمده به این شرح است که؛ در حقوق کیفری ایران، تصرف در لقطه از مصادیق جرم خیانت در امانت نیست زیرا از شرایط تحقق جرم مذکور، با توجه به اصل تفسیر مضیق قوانین کیفری و رای دیوان عالی کشور، وجود رابطه امانی قراردادی بین طرفین است لذا رابطه امانی قانونی که در مورد لقطه صدق می کند را شامل نمی شود. تصرف در لقطه را نمی توان سرقت دانست بدین سبب که عنصر ربایش که رکن اساسی جرم سرقت است در مورد لقطه صادق نیست و با عنایت به اینکه موضوع جرایم تصرف عدوانی و غضب مجرمانه، اموال غیر منقول هستند و لقطه از اموال منقول به شمار می رود، شمول این جرایم نیز در خصوص لقطه منتفی است. اما در خصوص جرم تحصیل مال از طریق نامشروع، با وجود اختلافاتی که در تفسیر ماده جرم مذکور وجود دارد ولی به نظر نگارنده، اگر نیت از برداشتن لقطه، تحصیل و تصاحب آن باشد (وجود سوءنیت) یا به نیت حفظ و امانت باشد اما قبل از انقضای مدت یکسال، در آن تصرف نماید، می توان چنین تحصیل و تصرفی را از مصادیق ماده (۲) قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشا، اختلاس و کلاهبرداری دانست.

از جمله مباحثی که در فقه وجود دارد و دارای شرایطی است که در مذاهب مختلف یکسان نمی باشد لقطه است. و آیات اندکی در مورد آن وجود دارد که اشاره دارد به اینکه لقطه ابداء اسلام نبوده بلکه قبل از اسلام هم در مورد پیامبران پیشین جریان داشته که قرآن بدان اشاره دارد. خداوند در قرآن در مورد حضرت موسی می فرماید: «فالتقطه آل فرعون» (سوره قصص آیه ۸) و در مورد حضرت یوسف می فرماید: «و یلتقطه بعض السیاره» (سوره یوسف آیه ۱۰).

و از نظر اخلاقی برداشتن لقطه صحیح نیست ولی اگر برداشته شود تملک آن صحیح نیست زیرا در دین ما سفارش شده که مال خود را از راه حلال بدست آورید پس این امانتی است نزد ملتقط تا به دست صاحبش برسد که در فضیلت امانت داری احادیث زیادی نقل شده. و در حقوق اسلام هم از لقطه بحث به عمل آمده که باید چند شرط داشته باشد (مملوک باشد، مالک آن را گم کرده باشد، اعراض از آن مسلم نباشد و بدون تصرف یافت شود.) و باید تعریف گردد و حیوان ضاله هم مجاز نیست که

آن را بردارد. و در فقه هم احکام لقیط، لقطه و ضاله به صورت جداگانه بیان شده است. در مورد لقطه باید گفت که آیات زیادی از برداشتن آن نهی شده تا صاحبش بیاید و آن را بردارد و در آخر هم حدیثی آمد که علت نهی این است که ملتقط خیانت کرده و آن را تعریف نکند یا به صاحبش تحویل ندهد.

و چیزی که گم شده را به دو دسته تقسیم می کنیم اول: اشیایی که از یک درهم کمتر است که نیاز به تعریف نیست و قابل تملیک نیز می باشد. دوم: اشیایی که از یک درهم بیشتر هستند که نیاز به تعریف دارند به مدت یک سال و بعد آن یا باید صدقه داد یا حفظ کرد برای مالک یا آن را تملک کرد که به دو دسته تقسیم می شود ۱۰- لقطه حرم (که در شهر مکه یافت می شود) که برداشتن آن حرام است و نیاز به تعریف دارد. و کافر و ذمی اهلیت اکتساب آن را ندارد. ۲- لقطه غیر حرم برداشتن آن مکروه است خصوصا از طرف فاسق و تعریف هم صورت می گیرد. و اکتساب آن از طرف کافر جایز می باشد و شاهد گرفتن بر التقاط از نظر مذاهب خمس مستحب بوده و اگر توسط کودک و مجنون برداشته شود احکام آن بر عهده ولی آنها می باشد. حنبله می گویند کودک عاقلانه تفکر می کند و در این صورت هدف هم حاصل می شود و در مورد عبد نهی شده زیرا رعایت احکام آن با حق مولا آن سازگار نمی باشد. شافعی در این مورد دو قول وجود دارد الف- جایز است لقطه را بردارد. ب- نمی تواند لقطه را بردارد به دلیل عموم اخبار وارده در این باب و اینکه در صورتی که عبد به اذن مولا بردارد اشکال ندارد و اگر تلف شود یا از بین برود ضمان آن بر عهده مولا است اما اگر مولا اجازه ندهد عبد ضامن است.

در مورد لقیط باید گفت که برداشتن آن واجب است که وجوب در اینجا کفایی می باشد. و دارای شرایطی است (کودک صغیر باشد و ملتقط باید دارای بلوغ و عقل و حریت و اسلام باشد) که بعضی از اهل تسنن عدل و رشد را به آن اضافه می کنند. در مورد خود لقیط اینکه حر محسوب میشود و اگر در بلاد مسلمین یا اهل ذمه و بلادی که مسلمانی در آن وجود داشته باشد مسلمان است در غیر این صورت کافر می باشد. و چنانچه لقیط میتة دیده شود اگر در بلاد مسلمین دیده شود همانجا غسل و کفن و در قبرستان مسلمین دفن می شود زیرا کافر در قبرستان مسلمیت دفن نمی شود. نفقه و ازدواج آن برعهده سلطان (همان حاکم شهر) است و نفقه از بیت المال می باشد. زیرا سلطان وارث آن می باشد و اگر لقیط کاری کرد که نیاز به دیه باشد باز برعهده سلطان می باشد.

در مورد ضاله میان حنفی ها و باقی مذاهب اختلاف است ایشان بر این عقیده هستند که احکامش مثل سایر گمشده ها است ولی شافعی مالکیه شیعه و حنبله مخالف می باشند. و چنان که حیوانی بتواند از خود دفاع کند و از تلف شدنش خوف نداشته باشد برداشتنش جایز نیست. مثل شتر و گاو.....

و در مورد نماء آن باید گفت اگر متصل باشد برای صاحبش می باشد ولی منفصل اگر قبل از پیدا شدنش بوده مال صاحبش هست ولی اگر بعد برداشتن بوده متعلق به ملتقط می باشد.

ملتقط می تواند در تعریف کمک بگیرد این نظر حنبله است و در نزد شافعی نمی توان در تعریف کمک گرفت عبد و حرو کافر و مسلمان به صورت جداگانه ادعای نسب بکنند. شافعی می گویند هیچ کدام بر دیگری مزیت ندارند. ابو حنیفه می گویند حر اولی است بر عبد و مسلمان اولی است بر کافر می باشد. و دلیلشان عموم اخبار در مورد ادعای نسب می باشد. با توجه به اختلاف نظرهای فراوان در خصوص بحث لقطه پیشنهاد می شود، فقهای معظم با برگزاری نشست های علمی اختلاف نظرها را به حداقل برسانند.

منابع:

قرآن کریم

۱. ابن قدامه، عبدالرحمن، المغنی، ج ۵، دارالکتب العرب، بی جا، بی تا.
۲. امام خمینی، سید روح الله موسوی، نجاه العباد، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، تهران، ۱۴۲۲ ه ق.
۳. امام خمینی، مترجم اسلامی، علی، تحریر الوسیله، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ایران، ۱۴۲۵ ه.ق.
۴. پاد، ابراهیم (۱۳۸۲)، حقوق جزای اختصاصی، تهران: انتشارات رهام.
۵. جرجانی، سید امیر ابو الفتح حسینی، تفسیر شاهی، ج ۲، انتشارات نوید، تهران، ۱۴۰۴ ه ق.
۶. حائری، سید کاظم (۱۳۸۷)، لقطه و مجهول المالک (۱)، نشریه فقه اهل بیت، شماره ۵۶، صص ۳۳-۵۹.
۷. حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۱۲)، وسائل الشیعه، جلد هفدهم، تهران: انتشارات دارالکتب الاسلامیه.
۸. حلی، عبدالرحیم عقیقی، مترجم بخشایشی، کنترل العرفان، ج ۲، پاساز قدسی، پلاک ۱۱۱، قم، ایران، بی تا.
۹. گلدوزیان، ایرج (۱۳۸۵)، جرایم علیه اموال و مالکیت، چاپ دوازدهم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۰. لنکرانی، فاضل، تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله، مرکز فقه الاثمه الاطهار، قم، ۱۴۲۹ ه ق.
۱۱. لنکرانی، فاضل، رساله و توضیح المسائل، قطع الوزیری، قم، ایران، ۱۴۲۶ ه.ق.